

ما ملت شهادتیم ما ملت امام حسینیم  
بیلا ما منتظریم، مرد این میدان ما هستیم  
برای شما، شما می‌دانی این جنگ یعنی  
نابودی همه امکانات شما، پس نباید به ما  
توهین کنی، این جنگ را شما شروع می‌کنی  
اما پایانش را ما تعیین می‌کنیم!

# ج‌ام‌دیل

شایه: ۳۵۱۷۳۵-۳۶۳۷  
پایگاه اطلاع‌رسانی:  
www.jamejamdaily.ir  
پست الکترونیکی:  
info@jamejamdaily.ir

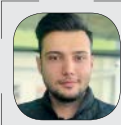
دوشنبه ۱۶ دی ۱۳۹۸ | ۱۰ جمادی الاولی ۱۴۴۱ | ۲۰ صفحه | سال بیستم - شماره ۵۵۶۹ | استان تهران و البرز ۲۰۰۰ تومان - دیگر استان‌ها ۱۰۰۰ تومان | Monday - 2020 January 6

■ روزنامه فرهنگی، اجتماعی صبح ایران ■ صاحب‌امتیاز: سازمان صداوسیما جمهوری اسلامی ایران ■ مدیر مسؤول: مهدی عرفاتی ■ نخستین موسسه فرهنگی مطبوعاتی کشور دارای گواهینامه بین‌المللی ISO9001:2008

نیروهای مسلح ایران نمی‌خواهد من  
حریف شما هستم نیروی قدس حریف  
شماست بدانید هیچ شیئی نیست که  
نخواهیم و به شما فکر نکنیم آقای ترامپ  
قمار بازار بدان در آنجایی که فکر نمی‌کنی ما  
در نزدیک شما هستیم!

■ تهران، بلوار میرداماد، جنب مسجد الغدیر، شماره ۳۹  
■ تلفن: ۲۳۰۴۰۰۰ - ۲۱ - دوزنگار تحریریه: ۲۲۲۶۲۵۲  
■ سازمان شهرستان‌ها: ۴۵۸۹۷ - کد پستی: ۱۹۱۱۶۱۴۱۳۰  
■ امور مشترکین: ۴۴۲۲۹۳۰ - سازمان آگهی‌ها: ۴۹۱۰۵۰۰۰  
■ پیامک: ۳۰۰۱۱۲۴۰ - روابط عمومی: ۲۲۲۶۲۱۴۲  
■ چاپ: به‌صورت همزمان در تهران و شهرستان‌ها (چاپخانه‌های روزنامه جام‌جم)

# أدخلوها بسلام آمنین



علیرضا زافانی

نویسنده

گفت ای حبیب دادگرای کردگار من!

امروز بود در همه عمر انتظار من  
سیدالشهدا (سلام خدا بر او) که گونه پر روی سپاه خاک کریلا  
گذاشته بود، مثل پرنده‌ای که بال‌های تازه رها شده‌اش را  
قبل از پرواز نوازش می‌کند، دست بر محاسن خضاب از خون  
می‌کشید و به آسمان نگاه می‌کرد. سبک‌تر از آن بود که بار  
پیراهن و کفنی را بکشد.

برای پرنده‌هایی که آزادانه‌اند و یک عمر برای آسمان بال‌بال می‌زنند، ماندن بر  
بلندترین قله‌های جهان هم یعنی قفس. پرنده‌هایی که آزادانه‌اند یک روز همه چیز  
را روی بلندترین قله جهان رها می‌کنند و می‌روند. بال و پر به جا مانده از آن‌ها گواهی  
می‌دهد که رفتن‌شان کوچ نیست، عروج است. کوچ بال و پر می‌خواهد اما عروج هیچ  
می‌خواهد. هیچ یعنی شانه‌ات را از بار همه چیز خالی کنی.

صبح جمعه، روی آسفالت خیابان کنار فرودگاه بغداد، همه چیز ریخته بود. چند تکه  
فلز از دو خودروی منفجر شده، چند تکه از بدن‌های صدپاره شده، یک انگشت عقیق  
که برقش داشت چشم دنیا را می‌زد، یک مشت درجه نظامی و نشان افتخار و همه  
چیزهایی که شانه‌های حاج قاسم و ابومهدی را سنگین کرده بود. کنار خودرو منفجر  
شده، چند جفت بال و پر ریخته بود که گواهی می‌داد پرنده‌های آزاد کوچ نمی‌کنند،  
عروج می‌کنند.

سردار شهید شانه‌هایش را از بار تکلیفی که به دوش می‌کشید سبک کرده بود.  
طی چند سال، محاصره حرم اهل بیت را تبدیل کرده بود به محاصره اسرائیل. طیف  
متفاوتی از جوانان منطقه را جذب محور مقاومت کرده بود. سر نخ مقاومت را به  
هم‌زمانی که دوش به دوشش تربیت شده بودند سپرده بود و حالا فقط مانده بود  
بال و پرش را به زمین بسپارد و برود.

حالا مردمی که زیر سایه بال‌های سردار و یارانش درس مقاومت گرفته‌اند، سنگینی  
همه بارهای بعد از او را روی دوش‌هایشان حس می‌کنند. سنگین‌تر از همه، تابوت  
سردار شهید و یارانش که به دوش کشیدنش شانه‌ای به پهنای تمام جوامع محور  
مقاومت می‌طلبید.



حالا تمام مردم آزاد این منطقه می‌دانند که مرزهای سیاسی و جغرافیایی فقط روی نقشه‌اند و  
پرچمی که روی سرشان سایه انداخته، نه پرچم کشوری خاص، که پرچم یک رنگ مقاومت است.



حالی از غلیان بغض و اشک و اضطراب و نفرت از دل مردم می‌جوشد و پشت پلک‌هایشان پناه  
می‌گیرد. آتشی که از خودروی سردار بلند شد، در دل مردمش زبانه می‌کشد.



و امروز اولین باری است که مردم از آمدن سردار شهید باخبرند و به استقبالش می‌روند و مثل  
قهرمان‌ها روی دوش می‌آورندش که خستگی این همه سال تکلیف را از تنش درآورند.



سردار و یارانش ایستاده شهید شدند و به محضر مقتدایشان رفتند که آخرین احترام نظامی را ایستاده  
اداکند و بگویند: به وقت مرگ به تابوت من نماز مکن / تو ایستاده و من خفته نیست شرط ادب



آتشی که از دل مردم زبانه بکشد، آتشی که از آه مظلوم بلند شود، آتشی که از خودروی سردار شهید  
جرقه بخورد، می‌تواند خیلی چیزها را بسوزاند.



این میان دست‌نوشته‌ای از وصیت‌نامه سردار شهید، دست‌هایی که به کار ساخت مقبره‌ای درخرو  
افتاده‌اند را می‌بندد و می‌گوید گوشه گلزار شهدای کرمان با عنوان «سرباز» دهم کنید.



حالا مردمی که در پر آشوب‌ترین دوران منطقه کنار پنجره آرامش و امنیت جای می‌نشینند، عزادار  
کسانی شدند که امنیت و آرامش‌شان را مدیون‌شان هستند.



بعد از سال‌ها که سردار با تشویش سفر می‌کرد و وقتی از پنجره هواپیما ابرها را می‌دید، برای دل اهالی  
زیر این آسمان می‌بارید. حالا برای اولین بار است که آسوده در هواپیما به کشورش باز می‌گردد.



اما آتشی که از دل مردم و از آه مظلوم بلند شده است آن گوشه دنیا در دل خیابان‌های آمریکا زبانه  
می‌کشد و گواهی می‌دهد که به زودی دامن‌های زیادی را به شعله خواهد گرفت.